نقش خديجه در پيشرفت اسلام و انسان‏

قسمت سوم‏

على كرمى‏

هنگامى‏كه تاريخ جهان را ورق مى‏زنيم و سرنوشت ملت ها را مى‏نگريم، مى‏بينيم در برهه‏اى از زمان موج عظيمى از تمدّن و فرهنگ، به وسيله جامعه‏اى گمنام و عقب‏مانده در جهان عرب پديد آمد و پس از مدتى، بيش از نيمى از سرزمين‏هاى آباد آن روز را در اختيار گرفت، و چنان اثرى بر جاى نهاد كه هيچ جست‏وجوگر فلسفه تاريخ نمى‏تواند عظمت و تأثير آن را در پيدايش تمدّنهاى بعد جهان ناديده گيرد.

«نهرو» در كتاب خود در مورد شكوه اين پيشرفت اعجاب‏انگيز مى‏نويسد: شگفت‏انگيز است كه اين نژاد عرب - كه در طول قرونى دراز، انگار در خواب و خفتگى به‏سر مى‏برد و به‏ظاهر از آنچه در ساير نواحى اتفاق مى‏افتاد بى‏خبر بود - ناگهان بيدار شد و با نيرويى شگرف دنيا را تكان داد و زير و رو ساخت. سرگذشت جامعه عرب و داستان آن كه چگونه اين ملت به سرعت در آسيا، اروپا و آفريقا راه‏يافت و فرهنگ و تمدّنى بزرگ به‏وجود آورد، خود از شگفتى‏هاى تاريخ بشر است.

نيرو و فكر تازه‏اى كه عرب را از خواب بيدار و از اعتماد به نفس و قدرت و شور زندگى سرشار كرد، آيين زندگى ساز «اسلام» بود. اين مذهب (دين) به وسيله پيامبر تازه‏اى به نام محمّد به مردم هديه گرديد.

او براى آغاز آموزش مذهب خود، شتاب نداشت. مدت‏ها زندگى آرامى را ادامه داد، و مورد مهر و اعتماد همشهريانش قرار گرفت، و به سبب بينش و رفتار شايسته‏اش به لقب «امين» مشهور شد؛ امّا وقتى دعوت خود را براى آموزش مذهب جديد آغاز كرد و به‏ويژه آن‏گاه كه به روشنگرى ضدّ بت‏ها پرداخت، غوغاى عظيمى در مخالفت با او برخاست كه سرانجام از مكّه بيرون رفت تا جان خود را نجات دهد.

محمّد پيش و بيش از همه چيز، مردم را به پرستش خداى يگانه - كه خود او، پيام‏آور و سفير او بود - دعوت مى‏كرد، و در واقع، خلاصه دعوت او اين جمله‏ها بود: « لا اِلهَ اِلاّ اللّه، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّه.»(1)

او در سال 632 م، يعنى ده سال پس از هجرت، درگذشت در حالى‏كه توانسته بود از قبيله‏هاى فراوان عربستان - كه هماره با خود در ستيز بودند - ملتى يكپارچه و توانمند بسازد و آنها را از شور و شوق خدمت در راه هدف بزرگ سرشار سازد. عرب ظرف بيست و پنج سال پس از رحلت پيامبرشان بر اثر حركتى كه او پديد آورده و شور و شعله‏اى كه او در جانشان برافروخته بود، توانستند ايران، سوريه، ارمنستان و قسمتى از آسياى مركزى و مصر و قسمت‏هايى از شمال آفريقا را فتح كنند.

عرب چه در شرق و چه در غرب، پيش رفتند. در شرق، شهرهاى هرات، كابل و بلخ در برابر آنان سقوط كرد، و به ايالات «سِند» و سواحل رود «سِند» در هندوستان رسيدند، و در غرب هم همچنان پيش راندند.

«عقبه»، سردار معروف عرب، در سراسر شمال آفريقا پيش رفت تا به اقيانوس اطلس و سواحل غربى آفريقاى شمالى و مراكش امروز رسيد. در آنجا از اين كه به دريا رسيده بود، متأسف شد و مسافت زيادى هم در اقيانوس با كشتى پيش رفت و آن وقت اظهار تأسف كرد كه ديگر در آن سوى دنيا، سرزمينى وجود ندارد كه آن را به نام خدا مسخّر سازد!

عرب از مراكش و آفريقا و از تنگه باريك دريا گذشتند و به اسپانيا و اروپا وارد شدند. بدين شكل در حدود 100 سال پس از درگذشت پيامبر، امپراطورى اسلام از جنوب فرانسه و اسپانيا در سراسر شمال آفريقا تا سوئز، و از آنجا در سراسر عربستان و ايران و آسياى مركزى تا مرزهاى مغولستان گسترش يافت، به‏طورى كه ديديم عرب‏ها از اسپانيا تا مغولستان را مسخّر ساختند و اين صحراگردان بيابان‏هاى عربستان حكمران مغرور يك امپراطورى عظيم گشتند.(2)

راز دگرگونى و پيشرفت اسلام

دانشمندان ، نفوذ دعوت پيامبر و گسترش انديشه و فرهنگ قرآن را در آن شرايط تيره وتار تعصب و مرگ‏انديشى و رواج دنباله‏روى و ظلم‏پذيرى و حاكميت استبداد، مرهون اين عوامل مى‏دانند:

1. شرايط آشفته فكرى و مذاهب آكنده از خرافات و احساس خلاء فرهنگى و اخلاقى خردمندانه و تباهى‏هاى فقر، ناآگاهى، و بى‏عدالتى كه شرايط را براى تحول مطلوب مساعد مى‏ساخت؛

2. رهبرى‏هاى زورمدارانه، انحصارى و اسارتبار و رهبران خودكامه و خشن و فاقد صلاحيت‏هاى فكرى و عاطفى و منش انسانى؛

3. روش استبدادى در اداره جامعه؛

4. شرايط مساعد محيط براى تحول مطلوب، سادگى و متانت عقايد و آموزه‏هاى اسلام؛(3)

5. جامعيت و همه‏سونگرى آيين جديد؛(4)

6. قدرت استدلال و اقناع خرد و وجدان بشر به وسيله آيين نو؛(5)

7. فطرى و طبيعى بودن مقررات اسلام؛

8. جاذبه وصف‏ناپذير پيامبر در بينش و منطق و منش؛(6)

9. رفتار انسانى پيروان راستين اسلام؛(7)

10. نقش ممتاز و سرنوشت‏ساز چهار چهره‏ى نامدار و چند يار فداكار آغاز بعثت، يعنى على، خديجه، ابوطالب و فاطمه-عليهم‏السلام- .

نقش ممتاز بانوى آزادى در حمايت از پيامبر

بانوى خردمند حجاز از جنبه‏هاى گوناگونى در پيشرفت و استوارى اسلام نقش سرنوشت‏سازى داشت:

1. خديجه به شرايط تيره و تار روزگارش خوش‏بين نبود، و در بينش و منش و عمل‏كرد با مردم زمانش بسيار متفاوت، و سخت مخالف جريان تاريخ و روند جامعه بود؛ به‏همين دليل به آيين حق‏گراى ابراهيم ايمان داشت، و هماره در انديشه رهايى مردم از بلاى جهل‏و شرك بود و از ظالمان بيگانه.(8) اوپس از ظهور اسلام با تعمق در آن،با شجاعتى تحسين‏برانگيز در گرايش به آيين جديد پيشگام شد و اين پيشتازى با آن اعتبار اخلاقى و اقتصادى، دل‏ها را به آيين جاهليت متزلزل، و به دين جديد متمايل ساخت.

2. موضع‏گيرى دليرانه و كارساز خديجه - عليهاالسلام - در حمايت از آيين جديد و در دفاع از امنيت آورنده آن در آن توفان جهل ،گام بلند ديگرى بود كه به‏تدريج راه را گشود و براى پيامبر فرصت‏سازى كرد تا آيين‏اش را در چشم‏انداز همگان قرار دهد.(9)

3. پايدارى و شكيب قهرمانانه خديجه - عليهاالسلام - در برابر توفان مشكلات، كارشكنى‏ها، زخم زبان‏ها، تمسخرها، خشونت‏ها، داغ و درفش‏ها، تبعيدها و رنج‏ها پابه‏پاى پيامبر چيزهايى نيست كه تاريخ و حافظه تاريخى پژوهشگران آنها را از ياد ببرد، و اين گام ديگر آن بانوى تاريخ ساز در پيشرفت دين و نجات جامعه بود.

4.همراهى خديجه با محمّد - صلى‏واللَّه‏وعليه‏وآله - در سخت‏ترين شرايط، نويد به او در برابر فشارها، زدودن گرد اندوه از گستره دل بى‏كران پيامبر با درايت و ايمان به خدا، گام بلند ديگر خديجه - عليهاالسلام - در اين راه بود.

5. شركت مستقيم در مبارزه بزرگ اسلام با كفر، آن‏گاه نثار ثروت و امكانات و جايگاه و آسايش و جان در راه خدا و آزادى بندگان او، كار سِترگى است كه از آن بزرگ‏بانوى نوگرا و آزاده ميسر بود و بس.

درست ازاين زاويه است كه پيامبر او را يارى بى‏بديل عنوان مى‏داد. تا در دنيا بود، به او و نام و ياد و هر آنچه نشان از او داشت، بسيار بها مى‏داد. او را بانوى خرد و كمال، سرمشق ايمان و پروا، آراسته به ارزش‏هاى انسانى، نمونه آزادگى و سمبل حق‏طلبى و سالار زنان رشديافته خواند و از جانب خدا به او سلام آورد، و نويد بهشت و پاداش پرشكوه داد، و بهشت خدا را در شور و شوق ديدار او وصف نمود،(10) و خبر داد كه خدا بر فرشتگانش از ايمان و ايثار او مباهات مى‏كند.(11)

پيامبر، كار سِتُرگ خديجه را در كنار جهاد پرشكوه امام على - كه تنها پاداش يك شمشيرش، برابر عبادت آدميان و پريان وصف شده است - بر شمرد.(12) در ميدان عمل او را شريك دغدغه‏ها و وزير كار آمد فرهنگى و اجتماعى خويش برگزيد،(13) و فقدان او را فاجعه‏بار ارزيابى كردو سال رحلت جانسوزش را سال اندوه عنوان داد. پس از مرگ او براى مدتى خانه‏نشين شد،(14) و سر انجام هم به مدينه هجرت كرد؛ چراكه ديگر بافقدان خديجه و ابوطالب جايى براى ماندن نبود.

«طبرسى» در اين مورد مى‏نويسد: خديجه و ابوطالب، دو يار پراعتبار و دو پشتيبان راستين پيامبر، هر دو در يك سال، جهان را بدرود گفتند و بدين سان پيامبر، هدف دو مصيبت قرار گرفت: مصيبت مرگ ابوطالب و خديجه! و اين در حالى بود كه خديجه - عليهاالسلام - ، وزيرى خردمند و شجاع بود، و آن حضرت به يارى او و حمايت بى‏دريغ و شجاعانه‏اش بر انبوه مشكلات و موانع چيره مى‏شد و با مهر وصف‏ناپذير او آرامش خاطر مى‏يافت.(15)

آخرين شعله‏هاى زندگى‏

سرانجام پس از آن محاصره ظالمانه‏ى پيشواى آزادى و خاندان و يارانش در شعب ابى‏طالب، پيمان استبدادگران، به‏صورت معجزه آسايى شكسته شد و پيامبر به‏همراه شريك دغدغه‏هاى زندگى‏اش آزاد شد.

خديجه - عليهاالسلام - كه در روزگار تبعيد، يار و مشاور خردمند پيامبر و پناهگاه و مادر مردم آزاديخواه بود، از يك سو شادمان بود، امّا از سوى ديگر مى‏ديد كه آن فشار بيداد و محروميت طولانى از امكانات زندگى و حتى آب و غذا و امنيت و آرامش در تبعيدگاه، سلامتى او و ابوطالب را به خطر افكنده و آن دو حمايتگر شجاع پيامبر به شمعى مى‏مانند كه واپسين فروغ و حرارت را به همراهان ايثار مى‏كند.

خديجه - عليهاالسلام - بيمار شد و در بستر افتاد، و با آن كه دوستانش به‏سبب بزرگ‏منشى او، خود را مديون او مى‏نگريستند و هر كدام براى پرستارى او بر يكديگر سبقت مى‏جستند، پيامبر - كه نمونه حق‏شناسى بود - پرستارى از يار پرمهر خود را به‏عهده گرفت، و در برابر اصرار «اسما»، «امّ‏سلمه»، «امّ ايمن» و ديگر زنان و دختران، خود بر پرستارى از او پافشارى كرد. خود براى يار پرمهر غذا آماده مى‏ساخت، و ساعت‏ها كنار بسترش مى‏نشست. به سخنان او گوش جان مى‏سپرد، به او اميد مى‏داد، در جابه‏جا شدنش به او مدد مى‏كرد، حق‏شناسانه از روزهاى دشوار و سرنوشت‏سازى سپاسگزارى مى‏كرد، كه آن دخت كمال به او پناه داده، و دعوت او را تصديق كرده و در راه تأمين امنيت او، از جان مايه نهاده بود. روزهايى كه خديجه گرد اندوه و فشار استبداد را با گشاده‏رويى و مهر از چهره درخشان او زدوده بود. روزهايى كه در حمايت از او در برابر بيدادگران ايستاده و از حق حيات، انديشه، آزادى و امنيت او دليرانه حمايت كرده و همه اعتبارش را در راه آرمان‏هاى بلند او به ميدان آورده بود.

آخرين سفارش‏هاى خديجه - عليها السلام -

انسان‏هاى دانشمند هماره مى‏كوشند تا سفارش‏ها و سخنانشان سازنده و آموزنده باشد، به‏ويژه كه آخرين سفارش‏هاى آنان باشد؛ چراكه وصيت آنان هدف‏هاى يك عمر تلاش و نگرانى و دغدغه‏هايشان را نشان مى‏دهد. آنچه به عنوان وصيت بانوى خردمند حجاز رسيده است، نشانگر عمق ايمان به خدا و جهان پس از مرگ، بيانگر اخلاص و معنويت و تلاش او در خودسازى و كسب خشنودى خدا و احساس مسئوليت نسبت به دخت فرزانه‏اش فاطمه - عليهاالسلام - است.

او به‏هنگام شدت يافتن بيمارى و احساس فراق، به پيامبر گفت: اى پيامبر خدا! سفارش‏هاى مرا بشنو!

پيامبر با مهر بسيار به او آرامش خاطر بخشيد و برايش دعا كرد و فرمود: آماده است تا سخنان يار با وفاى زندگى‏اش را با جان و دل بشنود.

خديجه از پيامبر خواست تا دعاى خود را بدرقه راهش سازد، و آن‏گاه كه خواست او را در آرامگاه قرار دهد، بر آرامگاه او فرود آيد و بانماز و نيايش آنجا را فروغ بخشد. آن‏گاه افزود: وصيت ديگرى دارم كه آن را به وسيله فروغ ديدگانم، فاطمه به آگاهى شما خواهم رساند!

پيامبر، خديجه و دخت فرزانه‏اش را تنها نهاد، و او به دخت ارجمندش گفت: محبوب دل مادر! نور ديده‏ى من! از جانب من به پدرت بگو: من از خانه قبر ترسانم و تقاضا دارم يكى از جامه‏هايت را كه به هنگام فرود وحى و راز و نيازهاى شبانه بر تن داشتيد، به من بدهيد تا پس از مرگ، پيكرم با آن كفن گردد.

فاطمه - عليهاالسلام - تقاضاى مادر را به پدر گفت، و پيامبر حق‏شناس نيز خواسته يار فداكارش را به جان پذيرفت و بى‏درنگ رداى مورد نظر را به فاطمه داد، و او نيز باشادمانى آن را نزد مادر آورد. هنگامى‏كه آن بانوى ايمان، جهان را بدرود گفت، پيامبر به مراسم غسل او پرداخت و آن‏گاه كه خواست بر بدن نازنين او جامه آخرت بپوشاند، جبرئيل فرود آمد و پيام خدا را رساند كه: جامه آخرت خديجه از سوى ما مى‏باشد؛ چراكه او ثروت و امكانات خويش را در راه دين ما هزينه‏كرد! آن‏گاه آن جامه بهشتى را به پيامبر داد و او هم آن نازنين بدن را نخست با رداى خود، آن‏گاه با آن جامه اهدايى كفن كرد و در آرامگاه «مُعلّى» در دامنه كوه «حجون» - كه بر فراز شهر مكّه است - به خاك سپرد.(16)

فاجعه سهمگين مرگ‏حضرت خديجه‏

خديجه - عليهاالسلام - در دهمين روز ماه خدا، به سال دهم از بعثت، پس از آزادى از تبعيدگاه، در حالى‏كه دست در دست پيامبرداشت،جهان را بدرود گفت و پيامبر و مردم را در اندوه رحلت جانسوزش فروبرد.

فرود اين فاجعه سهمگين بر پيامبر و رهروان او بدان جهت گران‏تر و شكننده‏تر مى‏نمود، كه آنان هنوز از غم بزرگ رحلت فرزانه قريش و حجاز يا يكى از دو پشتيبان پراعتبار پيامبر «ابوطالب» همچنان اشكبار بود.

پيامبر كه در آن شرايط دشوار، افزون بر تدبير امور آيين جديد، به‏سبب حق‏شناسى و گراميداشت حرمت همسرى و همراهى، پرستارى يار مهربان و همرزم دانشمندش را به‏عهده گرفته بود و در واپسين لحظه‏هاى زندگى چشم بر چشم و گوش به سفارش‏هاى او داشت، با پرواز روح آن لاله بهشت، از كنار بسترش برخاست و با ديدگانى اشكبار، خبر رحلت يار غمخوارش را اعلام داشت.

اين خبر تكان دهنده، صاعقه‏وار مكّه را درهم نورديد و مردم از رحلت بزرگ‏بانويى آگاهى يافتند كه پيش از ظهور اسلام هم، او را خداجو، محروم‏نواز، پاكمنش و پراعتبار، و نه تنها سرور زنان روزگار كه سالار نيك‏انديشان مى‏شناختند.

از عجايب روزگار

از عجايب روزگار اين است كه اين خبر جانسوز، از سويى دوست و دشمن، آشنا و بيگانه، زن و مرد، شهرنشين و صحرانشين، كوچك و بزرگ و آزاد و برده را در ماتم فروبرد و از دگر سو، با اين وصف كه پيامبر در مكّه دشمنان بدسگال و بدزبانى داشت، همه زبان‏ها به ستايش خديجه - عليهاالسلام - و آمرزشخواهى به او گشوده شد؛ چراكه همگان كم و بيش از سرشت پاك و منش مترقى و خِرد فروزان و قلب مهربان و شخصيت پرشكوه و تكرارناپذير خديجه، نيكى‏هاى بسيار ديده و شنيده بودند.

مرگ غمبار او، ضربه‏اى هولناك بر پيامبر و رهروان راه او فرود آورد و قلب نازنين او را آكنده از درد ساخت؛ به‏ويژه كه به‏سبب رحلت مدافع نستوه اسلام جناب ابوطالب دلشكسته بودند.

آرى، عظمت اين فاجعه را تنها خدا مى‏داند و درد آن ضربه سهمگين را تنها پيامبر و پس از او على - عليه‏السلام - آن‏گونه كه بود،احساس مى‏كند. به‏همين جهت به نظر مى‏رسد كه هيچ رويدادى به جگرسوزى و كمرشكنى رحلت جانسوز خديجه و ابوطالب، دو يار پراعتبار و دو پشتيبان پراخلاص اسلام و پيامبر نبود؛ چراكه وجود ارزشمند آن دو انسان برجسته، هم نقش حساسى در زندگى دگرگونساز پيامبر و بود و نبود او داشت و هم در گسترش فرهنگ اسلام در آغازين سال‏هاى بعثت.

شعاع شخصيت و نقش تاريخ‏ساز آن بانوى بزرگ

به‏راستى اگر شعاع وجودى آن بانوى تاريخ ساز و نقش او به عنوان يار پرمهر و مشاور پيامبر در اين سطح والا نبود، چرا مرگ او بايد آن‏گونه در روح بزرگ آن سمبل شكيب و پايدارى تكان دهنده جلوه كند؟

چرا بايد از غم بزرگ فقدان او بى‏قرار شود؟ و چرا بايد پس از غروب خورشيد بى‏غروب او از آسمان زندگى‏اش، خانه‏نشين شود؟ و براى چه بايد سال رحلت غمبار او و ابوطالب را سال اندوه بزرگ بنامد؟ و چرا ديگر ادامه دعوت آزاديبخش خود را در مكّه ناممكن بنگرد؟

چرا بايد برنامه هجرت از يار و ديار را در دستور كار قرار دهد؟

چرا پس از خديجه و هجرت از سراى او، هر گز نمى‏تواند ياد و نام درخشان و نقش ارزشمند و كار سِتُرگ او را به‏فراموشى سپارد؟ بلكه باشنيدن نام او، از شكوه او وصف كند و نقش اورا در پيشرفت دين و آيين گرامى دارد و ضمن گراميداشت او، از درد جانسوز فراق آهى سوزان كشد و با تأسف و اندوهى عميق، باران اشك از آسمان ديدگان ببارد و بنالد كه: آه! از خديجه‏ام سخن گفتيد؟ كجا همانند آن بانوى خرد و پروا و آن نمونه راستى و اخلاص پيدا مى‏شود؟

يكى از حديث‏نگاران در اين مورد آورده است : با رحلت جانسوز خديجه و ابوطالب، دو پشتيبان پراعتبار پيامبر، در حقيقت دو فاجعه سهمگين بر او فرود آمد؛ به‏گونه‏اى كه آن اسطوره شكيب و پايدارى، سخت اندوه‏زده و بى‏قرار گرديد!(17)

آرى، مرگ خديجه، هم براى پيامبر سهمگين بود و هم براى على و فاطمه - عليهماالسلام - براى توحيدگرايان بى پناه، و هم براى غير مسلمانان آرامش‏طلب و خواهان زندگى سالم، كه اگر مرگ انديشان آنان را براى انتخاب به حال خود مى‏نهادند، در راه جديد گام مى‏سپردند؛ آرى فقدان انسان‏هاى صاحب انديشه و منش زنده و بالنده و نقش مترقى و زندگى ساز - كه در شمار چون گوهرى كمياب و گاه ناياب هستند - اين‏گونه است و خديجه - عليهاالسلام - از آن گوهرها و نمونه‏هاى انسانى بود.

امير مؤمنان در سوگ خديجه - عليهاالسلام -

هيچ كس پس از پيامبر، به اندازه امير مؤمنان در فاجعه مرگ بانوى بزرگ آزادى اندوه‏زده نشد؛ چراكه او از سويى با خِرد و منش مترقى و ايمان و اخلاص يار و مشاور پيامبر آشنا بود و از دگر سو، از نقش كارساز او در حمايت از پيامبر و پيشرفت دين آگاه بود.

افزون بر آن، او از سويى خديجه - عليهاالسلام - را مادر پرمهر و مربّى دلسوز و آموزگار لايق دوران كودكى خود مى‏شناخت، و از دگر سو در همه فراز و نشيب‏هاى پس از بعثت و آغازين سال‏هاى دعوت آزادى‏بخش پيامبر، او را همرزم و همراه خويش در دفاع از قرآن و پيامبر و نمونه مقاومت و شكيب يافته بود؛ به‏همين جهت در سوگ جانسوز خديجه و پدر ارجمندش ابوطالب باران اشك از ديدگان فروباراند و در سروده‏اى چنين گفت: اى دو چشم من! باران اشك از آسمان ديدگانم فروباريد، خدا اين گريه را در سوگ دويار فداكار اسلام و دو پشتيبان بى‏همانند پيامبر بر شما مبارك سازد. اى دو چشم من! در سوگ غمبار سالار حجاز ابوطالب و رحلت جانسوز سالار زنان كه نخستن بانوى توحيدگرا و پيشتازترين زن در راه آزادى بود و باپيامبر نماز مى‏گزارد، باران اشك فرو باريد. بر همان بانوى پربركتى كه خدا او را به سبب شايسته‏كرداريش به شاهراه فضيلت‏ها راه نمود.

فاطمه - عليها السلام - در سوگ غمبار مادر

خديجه جهان را بدرود گفت و پيكرش را براى خاكسپارى به «حَجُون» در نزديكى مكّه آوردند. پيامبر بر آرامگاهش فرود آمد و دعايش كرد. فاطمه - عليهماالسلام - نيز - كه در پنجمين بهار زندگى بود - به‏همراه پدر براى بدرقه مادر آمده بود و مى‏دانست كه چه فاجعه‏اى رخ داده است؛ امّا گويى نمى‏خواست فراق مادر را بپذيرد؛ از اين رو دامان پدر را گرفته بود و مى‏پرسيد: پس مادرم كجاست؟ پيامبر كه دلش راضى نمى‏شد تا خبر مرگ يارِ مهربان را به زبان آورد، پرسش او را بى‏پاسخ مى‏گذاشت، و او نيز بى‏قرار و غمزده به سوى ديگران مى‏رفت و سراغ مادر را مى‏گرفت. در اين هنگام «جبرئيل» فرود آمد : اى پيامبر! پروردگارت فرمان مى‏دهد كه سلام ما را به فاطمه برسان و بگو: مادرش، خديجه اينك در بهشت خدا و در كنار «مريم» است. پيامبر، فاطمه را در آغوش گرفت و پيام خدا را به او رساند، و او گفت: پروردگارم سرچشمه بركت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمى‏گردد.

بر مزار خديجه - عليهاالسلام -

پيامبر پس از دعا براى شكوه بيشتر مقام خديجه، از آرامگاه او بيرون آمد، و آن پيكر رنجديده را در كنار آرامگاه همفكر توحيدگرايش، ابوطالب به‏خاك سپرد.

مزار خديجه - عليهاالسلام - از همان روز به‏تدريج به ميعادگاه زائران تبديل شد. مردم مكّه و انبوه زائران خانه خدا - كه از راه دور و نزديك براى طواف وارد مى‏شدند - از جاهايى كه حضور مى‏يافتند و اداى احترام كرده و ضمن بزرگداشت مقام صاحب قبر، از بارگاه خدا، خواسته‏هاى خود را طلب مى‏كردند، كنار قبر خديجه و ابوطالب و عبدالمطّلب در قبرستان «مُعَلّى» بود.

سرانجام در آغازين سال‏هاى صده هشتم از هجرت، دوستداران پيامبر و خديجه، به‏نشان حق‏شناسى، بارگاهى بر مزار او ساختند، و در وصف فداكاريش سروده‏ها سرودند و در قاب‏هايى نفيس بر در و ديوار آنجا نصب كردند.

از آن پس مردم هر روز در آبادانى و رونق آن آرامگاه الهام‏بخش كوشيدند، امّا بانهايت تأسف پس از هفت قرن، هنگامى‏كه در سال 1344 ق يكى از فرقه‏هاى كج‏انديش به‏نام خدا بر آن سر زمين سلطه يافت، به‏انگيزه‏هايى از جمله برداشت خشك از مذهب، بدون تعمق شايسته در آيات و روايات، برخى از مفاهيم دينى، از جمله شفاعت و توسّل را مارك شرك نواخت، و بى‏خردانه به‏ويران ساختن بناهاى مقدسى در حجاز و عراق دست يازيد كه بارگاه خديجه و ابوطالب و بناهاى بقيع از آن جمله بود، و تاكنون هم از تجديد بناى آنها جلوگيرى شده است.

اينك بر مردم كمال‏جو به‏ويژه زنان مسلمان است كه از زندگى الهام‏بخش اين بانوى آزادى درس خودسازى و ساختن نزديكان و تلاش در راه ساختن همنوعان را فراگيرند، و براى رشد و رستگارى، از خردورزى و پاك‏روشى او چراغ زندگى برافروزند، و از آن پرچمدار عدالت‏طلبى و نمونه‏برابرى‏جويى و مردم‏نوازى براى ساختن جامعه و دنيايى در خور شأن انسان توشه بر دارند و در پيشتازى و انتخاب‏هاى تحسين‏برانگيزش بينديشند و او را سرمشق سازند تا فرزندان شايسته «اُمُّ المؤمنين» خديجه ارجمند گردند و بدين وسيله از تلاش و فداكارى‏هاى سترگ او قدردانى كنند و بر روح او درود نثار كنند، و اگر به مكّه رفتند، كنار تربت پاك او حضور يابند و زيارت كنند.

يكى از بزرگان مى‏نويسد: زيارت آرامگاه خديجه در قبرستان «معلّى» مستحب است؛ چراكه او مادر مسلمانان است، و از جمله نيكى‏هاى فرزند حق‏شناس در حق مادر اين است كه پس از رحلت او، آرامگاهش را زيارت كند. او افزون بر حق مادرى، از هيچ فداكارى در يارى سالار پيامبران و خدمت خالصانه به هدف‏هاى او فروگزار نكرد و ثروت و امكاناتش را در راه پيشرفت و استوارى دين خدا و پيامبرش در طبق اخلاص نهاد. او داراى ويژگى‏ها و افتخارات بى‏شمارى است كه در كتاب‏هاى معتبر شيعه و اهل سنت موج مى‏زند؛ و با اين وصف اگر كسى در رجحان زيارت او ترديد كند، به مادر خود ستم كرده است.(18)

پي نوشت ها:

1) نگاهى به تاريخ جهان، ج 1، ص 316.

2) نگاهى به تاريخ جهان، ج 1، ص 317 - 325.

3) انعام(6) آيه 150 - 153.

4) سوره نحل(16) آيه 90.

5) سوره انبياء(21)آيه 22؛ سوره بقره(2)آيه 111؛ سوره نحل (16) آيه 125.

6) سوره آل عمران (3)آيه 159؛ سوره فتح (48) آيه 29.

7) سوره ممتحنه(60) آيه 8؛ نهج البلاغه، نامه 53.

8) بحار الانوار، ج 43، ص 3.

9) از سخنان روشنگر و دليرانه‏ى اوست كه مى‏گفت: «اى محمّد! آن‏كه با تو سر ناسازگارى داشته باشد، رستگار نخواهد شد.» مناقب آل ابى طالب ، ج 1، ص 58.

10) احقاق الحق، ج 10، ص 99.

11) بحارالأنوار، ج 16،ص 78 .

12) ضَرْبَةُ عَلِىٍّ يَومَ الْخَنْدَقِ اَفضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثِّقْلَينِ.» احقاق الحق، ج 6، ص 55؛ فاطمة الزّهراء وَتَرٌ فِى غمد، ص 112.

13) بحار، ج 38، ص 85.

14) بحار، ج‏19 ، ص 63.

15) اعلام الورى، ج 1 ص 132 ؛ بحار، ج 16، ص 11.

16) الأنوار السّاطعة من الغرّاء الطّاهِرة، ص 375؛ رياحين الشريعة، ج 2،ص 412؛ الوقايع و الحوادث، ج 1،ص 132.

17) اعلام الورى، طبرسى، ص 63؛ قصص الأنبياء، ص 327؛ بحار، ج 19، ص 5.

18) مهذّب‏الأحكام، سبزوارى ج 14،ص 400.